

سروده‌هایی از:

عظیم نوذر الیاس



عظیم نوذر الیاس در سال ۱۳۳۷ خورشیدی در گذر فیروز آباد هرات دیده به جهان گشوده، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش فراگرفته است. سپس وارد فاکولته‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل شده و موفق به اخذ گواهینامه‌ی لیسانس گردیده است. پس از اشغال افغانستان به دست ارتش سرخ شوروی در سال ۱۳۵۸ افغانستان را ترک گفته و به کانادا مهاجرت نموده است.

دفتر شعر «از میانه‌ی شب» که آن را میان سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۴ سروده و مجموعه‌ی «آینه‌ی خاک» که آن را میان سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴ سروده، از آثار چاپ شده‌ی او است. «کابل ترانه‌های من» -مجموعه‌ای از ترانه‌ها و دوبیتی‌ها- آخرین اثر چاپ شده‌ی او است که در سال ۲۰۰۱ در کانادا منتشر شده است.

نوذر الیاس از سبید سرایان موفق افغانستان است. درون مایه‌ی شعر وی را مسائل اجتماعی و سیاسی در دو دهه‌ی جنگ‌های داخلی افغانستان تشکیل می‌دهد.

(به مناسبت گشایش خانه‌ی مولانا، در ام‌البلاد)

آسمان کابل

آمد بهار خنده‌زنان سوی خانه‌ام
تا گل زمین یاد تو گردد، زمانه‌ام
با نام تابناک تو بنیاد می‌شود
شهر هزار کوی طرب، در کرانه‌ام
عطر شکوفه زار غزل موج می‌زند
در جلوه‌گاه روشن جان و جوانه‌ام
باغ نجیب آینه می‌جوشد این زمان
از موج خیز مستی صبح و شبانه‌ام
مغروق آسمان زرافشان کابل است
گلدسته‌های آبی شعر و ترانه‌ام

۱۹ فبروری ۲۰۰۵

که تا مهر بشورد

نه محصور سکوت‌م، نه معراج صدایم
نه آینه‌ی محوم، نه آهنگ درایم
یکی دانه‌ی عشقم بر این صخره‌ی غربت
سر جنگ ندارم که بر سنگ نپایم
ره تار نپویم بر این تارک ظلمت
که جان بسته‌ی نورم، که جانباز نوایم
فرو رفته به روحم یکی نشتر فولاد
کز آن کوره‌ی شعرم، کز آن شعله‌ی فزایم
نه خاک است مرا جای، نه ابراست مرا پای
که بی پای ترینم، در این شهر چه هایم!
ستم دیده‌ی رنجم، روان سوی رفاقت
که تا مهر بشورد به ناگه ز سرایم
بسوزد همه‌ی دردم، گدازد همه‌ی داغم
بخواند غزل عشق، و من لب نگشایم

۱۸ جنوری ۱۹۹۶

خجسته‌ترین میلاد

تو حضور می‌یابی
دردست‌های ما
در چشم‌های ما
و صبور گام می‌گذاری
بر درگاه سوخته‌ی شهرستان صدای ما
و سرودهای شرقی‌ات را باز می‌خوانی
با مهر در صبحگاه
با ستارگان در شب
آن‌گاه

فصل هفتم نیایش‌های عارفانه‌را
بارور می‌کنی، با غسل صداها
در خجسته‌ترین میلاد همیشگی انسان و گیاه
و خورشید را که بیداری برین است
بر می‌انگیزی
با سپیده‌ی خواب‌هایت!
ای تو، خداوندگار ما
کاشف کهکشان‌های ناشناخته!
مثنوی جانت
همنوایی نجیبانه‌ی آینه‌ها و مرجان‌ها
و سمع صوفیانه‌ات
آیه‌های آبی کرانه‌های پاکیزه‌ی کوهستان
و نامت
زالال روحانی آب‌ها
که تشنگی تلخواره‌ی زمین را
فرو می‌نشاند
ای تو،
ای تو، کهکشان ناشناخته‌ی ما!